

# سانسوریا به وقت یک سالگی!

فصلنامه فرهنگی - طنز سانسوریا | سال دوم، شماره  
هشت | اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ | شماره مجوز ۹۹۱۸۵





## سرمقاله

پسرم! سلام.

اینکه این نامه را اینجا برایت منتشر می‌کنم، هزار دلیل دارد که یکی‌اش، ترغیب تو به ورق زدن نشریه است. نشریه‌ای که روزگاری مادرت خون دل‌ها خورد تا کلمه کلمه مطلب جور کند و نامش را بالا ببرد. پسرم، ایده‌های بزرگ از مکان‌های کوچک سر برمی‌آورند؛ مثلاً اپل در یک کاراژ متولد شد یا فیسبوک را زاک‌برگ در تنهایی خوابگاه طراحی کرد و اصلاً چرا راه دور برویم، همین سانسوریا از دل پیام‌رسان «بله» متولد شد. البته، قصه‌اش مفصل‌تر از این حرف‌هاست. یک روز صبح بود و احتمالاً جمعه؛ چون جمعه خبرها زودتر پخش می‌شود که نام آن خفن‌ترین، پیشکسوت‌ترین، فعال‌ترین، مهم‌ترین و سردبیرترین فرد دانشگاه روی صفحه چت نقش بست. سوال کوتاه بود و مستقیم: «دبیرت‌حریبه خانم‌های نشریه طنز دانشگاه می‌شین؟» پسرم، مادرت در آن لحظه با سرعت نور هفت آسمان را طی کرد و برگشت زمین. آخ، حواسم پرت شد. می‌خواستم اینجا کلاس بگذارم و همه‌چیز را ببندازم گردن پیام‌رسان «بله» و بگویم آنجا اصلاً نمی‌شد در جواب چیزی «نه» گفت که خب، سوتی دادم. بگذریم. القسه، ایده انتشار نشریه از همین‌جا کلید خورد و هماهنگی‌ها و مشورت‌ها هم، به علت همزمانی ورود کرونا به مملکت، در همان «بله» انجام شد. منتها از آن‌جایی که زیرساخت‌های فضای انتخابی‌مان هنوز به حد کافی رشد نکرده بود و خانه‌تکانی و اعمال شاقه آخر سال هم مزید بر علت شده بود، فرآیند پیش‌تولید آن قدر کش آمد تا رسیدیم به فروردین ۹۹. باز هم منت خدای را عروجل که فیلترشکن مناسب پیدا شد و توانستیم کوچ کنیم به تلگرام، وگرنه معلوم نبود در این یکسال عاقبت این نشریه به کجا می‌رسید. پسرم، درباره نام سانسوریا پرسیده بودی؛ آن خودش قصه درازی است که در این مقال نمی‌گنجد اما همینقدر اشاره کنم که عدو شود سبب خیر و مدعی خواست که از بیخ کند ریشه ما و نتوانست الحمدلله. اگر گیج شدی، تو را ارجاع می‌دهم به پست‌های اول کانال نشریه و توضیحات تغییر نام، تا بدانی بر این دبیران سخت‌کوش دلسوز چه گذشت، تا در نهایت نامی بر نشریه نهادند که در تاریخ ثبت شد و مخاطبان همه انگشت به دهان مانده‌اند از ایهام پشت آن. خلاصه: «پسرم کار خوبه خدا درست کنه، بله.» روزها و هفته‌ها و یک ماه گذشت و سرانجام، بعد از رایزنی‌های بی‌شمار، بعد از ادیت‌های فراوان فایل طراحی، بعد از مخالفت‌ها و موافقت‌ها و قهرها و آشتی‌ها، اولین شماره طفل خندان دانشگاه منتشر شد. من را می‌گویی؟ در ابعاد خودم نمی‌گنجیدم. گروه دبیران را می‌گویی؟ یکسره افتخار بود و غرور و تکیه بر عبارت «اولین نشریه طنز دانشگاه». حالا سانسوریا یک بهار، یک تابستان، یک پاییز و یک زمستان را دیده و بعد از این، همه چیزش تکراری است الا تاخیر در انتشارش که آن هم بعد از یکسال، باید تکراری شده باشد. می‌گویی نه؟ بنشین منتظر شماره بعدی.

به وقت یکسالگی!



۳ گاندی که بود و چه نکرد؟

۴ مادر بزرگ سانسوریا

۵ خاطرات دوران کودکی

۶ از مادر دغدغه‌مند به کودک نورسیده

۷ طوفان آسیایی سرخابی‌ها

۸ از فال تا مدال

۹ بزن فال حلقه!

۱۱ روش‌های پیرایه‌سادیسمی شدن

نقاشی از یگانه افکار | شیمی ۹۶



## سانسوریا

سانسوریا یک ساله شد!

🎂 نشریه‌ای که پیش رویتان است هشتمین شماره از فصلنامه فرهنگی-طنز سانسوریا می‌باشد که در اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ منتشر شد.

🎂 ما برای گرفتن مجوز خیلی تلاش کردیم و ماحصل این تلاشمون ۹۹۱۸۵ شد.

🎂 هر نشریه یک پدر داره، کسی که اعضای نشریه مثل بچه هایش هستند و آقای محمد جواد کیش‌بافان چنین شخصیتی رو اینجا دارند.

🎂 تو هر گروهی هستند کسانی که هدایت بقیه رو به عهده می‌گیرند تا کارها طبق برنامه انجام بشه و گروه به هدفش برسه اینجا هم خانم فرناز پاکبین و آقای محمد امین ناصری فرد این مسئولیت رو برعهده دارند.

🎂 البته زحمت اصلی این شماره روی دوش خانم‌ها و آقایان: یگانه افکار- فاطمه بوجار- فائزه تجویدی- فاطمه عباس‌زاده- یگانه تقی‌زاده- ریحانه چرخ‌ی- موحده خوش طبع- ندا زارع- فرزانه زینلی- الهه صالحی- فاطمه آشوری- زینب طالب- فریبا طوقانی- زهرا غوریانی- فاطمه معماریان- حدیث میرزایی- نیکتا هاشمی- فاطمه زیرکی- فاطمه دماوندی- مهدی عابدی پور- امیر علی وطن دوست- علی میرزایی- مجتبی نصیری- صادق کریمی- رضا اخوان- محمد جواد هنرور- علی غفاری- مهدی مهاجر- مسعود اسکندری- علی رضا مردانی- مجید نجفی بود و بدون وجود اون‌ها سانسوریا منتشر نمی‌شد.

🎂 اگر می‌بینید متن‌ها و عکس‌ها انقدر منظم و دسته به دسته و با نظم و ترتیب کنار هم نشسته اند، بخاطر زحمات خانم فائزه ناصری فرد است.

🎂 قطعاً غلط نوشتن نمک نویسندگی است، برای همین خانم الهه صالحی متن‌ها را بررسی می‌کنند تا نشریه زیادی شور نشود (:



# گانندی که بود و چه نکرد



## مادر بزرگ سانسوریا!

«ادامه گانندی که بود و چه نکرد»

بیابیم و مردم را برای زائیدن در آن تاریخ وسوسه کنیم.»  
واتسا نینا (مشاور رسانه‌ای) رو به مارشا: «پیشنهاد تو قبول! اما فکر کردی پول ساخت بیمارستان را از کجا بیاوریم؟»  
با این سوال، مارشا به فکر فرو رفت.  
در این هنگام خانم اسمیتا نادیش (مشاور فرهنگی) که تا آن لحظه ساکت بود، لب به سخن گشود: «می‌شود از صندوق توسعه‌ی فیلم وام بگیریم، بعد از ساخت بیمارستان هم آن را پس می‌دهیم، فقط... فقط باید بین خودمان بماند.»  
سکوت جلسه را فرا گرفت.

گانندی عینکش را درآورد. آن را تمیز کرد و دوباره به چشم زد. از روی صندلی برخاست و در حالی که چهره‌اش درهم بود گفت: «خانم‌ها و آقایان! من واقعا متاسفم، این کار یک کلاهبرداری آشکار است. بهتر است به راه‌حل دیگری بیندیشید.»  
پس از این جمله گانندی جلسه را ترک کرد.

\*\*\*

دو هفته بعد، در کمال ناباوری گانندی ترور شد. اما این اتفاق تلخ مانع تصمیم دولت هند برای ساخت بیمارستان نشد. آنها بیمارستانی را در دهلی نو تاسیس کردند و به یاد بود آن رهبر فقیر فقید نام آن را «گانندی» نهادند.

پن: درباره‌ی استرداد وام، به صندوق توسعه فیلم مطلبی در دست نیست.



### سرگرمی :

بیاید ببینیم معنی اسم رئیس‌جمهور و مشاورین، دولت مورد حمایت گانندی چیه؟

آرون: خورشید	باسانی: بهار
دانور: خیرخواهانه	سوشیای: درخشان
نادیش: اقیانوس	تامانا: آرزو
راجش: پادشاه	نیرادارا: کسی که بدون وابستگی است
ساجیف: دوست	نینا: چشم زیبا
شوناک: خردمند	مارشا: قابل احترام
واتسا: پسر	اسمیتا: غرور

چند سانت از حدقه بیرون زد، نزدیک بود رباط صلیبی چشمانشان پاره شود که سوال خانم تامانا دانور (مشاور زنان) سایرین را از بهت درآورد.  
دانور: «چرا مردم باید به جای پول یک زایمان، پول ۶ زایمان را به ما بدهند؟ مگر مغزشان را موش جارو کرده است؟»  
موز در گلوی مشاورین گیر کرد. دسته‌جمعی شروع به سرفه کردند و پیوسته سرشان را به نشانه تصدیق تکان می‌دادند.

مارشا یک قُلَب از آب پرتقالش را هورت کشید و گفت: «خانم دانور تبلیغات، چشم و هم‌چشمی، تاریخ رند و عطش استوری‌گذاری در شبکه‌های اجتماعی را دست کم نگیرید! باید به هر شیوه‌ای که شده مردم را به زایمان در بیمارستان‌مان تشویق کنیم. مثلا بگوئیم یک بچه بزائید، یکی هم اشانسیون بگیرید یا با زائیدن در بیمارستان ما شوهرتان را ادب کنید. برای تسریع در درآمدزایی هم می‌توانیم یک تاریخ رند در تقویم ملی هند

ببینید بیمارستان را به همان شیوه معمول می‌سازیم، فقط کافی است چیدمان اتاق‌های بخش زایمان را تغییر دهیم، در بخش زنان و زایمان، بالای هر تخت ۱۰ تا ۲۰ تا بادکنک می‌چسبانیم. آن طرف اتاق چهارتا کارتن روی هم گذاشته، رویش تور آبی و ساتن صورتی کشیده و چند عدد خرس پشمالو، یک عدد ماشین کنترلی، دو عدد جفجغه و ... روی کارتن‌ها می‌گذاریم. هفته اول به نوزادان شیرخشک خارجی می‌دهیم. میان‌وعده هم به مادرها شیر آووکادو به همراه تکه‌های نارگیل داده و از همراهان زائو با نکتار آناناس و کیک موشکی پذیرایی می‌شود.

به همین راحتی!»  
ساجیف باسانی (مشاور اقتصادی) پرسید: «از همه اینها چقدر سود برای ما درمی‌آید؟»  
مارشا: «هزینه کل اینها می‌شود به اندازگی ۲ تا زایمان اما ما پول ۶ تا زایمان ناقابل دریافت می‌کنیم.»

در این هنگام چشمان تمام اعضای جلسه

«مهاتما گانندی» آن مبارز هندی، جنگجوی با بدی، ارادتمند به جناب سعدی و دارنده‌ی رژیم گیاهخواری، رهبری بود که هند را از زیر چتر استعمار حکومت بریتانیا درآورد.  
در تاریخ آمده است دولت مورد حمایت گانندی در اواخر دوره مسئولیتش با بحران کاهش نقدینگی مواجه شد. قرار شد در جلسه‌ای غیرعلنی با حضور گانندی، مشاورین «راجش نیرادارا» رئیس جمهور وقت، پیشنهادهای خود برای حل مشکل را بیان کنند.

شوناک مارشا (مشاور اجتماعی): «برای جبران کسری بودجه یک بیمارستان بسازیم، البته نه یک بیمارستان معمولی!»

آرون سوشیای (مشاور سیاسی) همچون دمپایی خیس دستشوئی پرید وسط سخنان مارشا: «چی میگویی آقا جان! بیمارستان، بیمارستان است دیگر معمولی و غیر معمولی ندارد.»

مارشا پوزخندی زد و ادامه داد: «می‌شود آقا!



در افسانه‌ها آورده اند که ایشان در مدت‌های نه چندان قبل نویسنده فوق العاده ای بوده اند، از همین هایی که مردم بر این باور بوده اند که ترشی نخوری یک چیزی می‌شوی! اما گویا ایشان هم از قوانین تخطی نکرده و تا مجال بوده ترشی به خورد خود داده و قلم تا نداشته اش اکنون مچاله شده، چیز یعنی نا ندارد دیگر و نمی‌تواند مثل گذشته‌ها بنویسد. بدین جهت، جهت بیکار نبودن و خب به هر حال یادآوری دوران باشکوه چیزی نوشتن به عیب و ایراد گرفتن از متن سایرین در حد چند کلمه کوتاه با یک ضربدر قرمز از اینهایی که معلم املاها کنار کلمات غلط می‌گذاشتند روی آورد. به عنوان مثال؛ محاوره X این یک مثال ملموس است وگرنه در همین عبارت حرصی نهفته است که فقط کِشنده آن از عهده وصفش به سر آید، کلا هم اگر می‌خواهید این بنده خدا را زجر دهید، برایش متن محاوره بنویسید و بفرستید. ناگفته نماند وی در اعترافات بیان داشته که نصف گل و گیاه‌های زمین را از بین برده و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است، با این حساب اصلا کمبود اکسیژن و سوراخ شدن لایه اوزون و گرمایش جهانی هم تقصیر فرد ایشان است. در اعترافات ناغافل دیگری وی بیان داشت زمانی که همسرشان که آنجا احتمالا همسر آینده شان بوده در جلسه خواستگاری شغل خود را گلخانه داری معرفی کرده، ایشان در لحظه صد در صد تمام گل‌های آن گلخانه را نابود شده می‌دیدند و پسری که احتمالا آنجا همسر آینده بوده را پشت میله های زندان بخاطر ورشکستگی و بدهی متصور شده. خلاصه بیخود که نیست می‌گویند پشت هر مرد موفق زنی است. این مثل هارا بیخودی که ابداع نکرده اند، حتما یک چیزی بوده. با وجود نام گل بودن نشربه و دشمنی دیرینه ایشان عجیب است که نه تنها خود با سانسوریا فسیل شده است بلکه اکنون حق آب و گلی دارد، بدینگونه می‌شود آن پسر محتمل که الان صد در صد داماد این خانواده است را پشت میله های زندان متصور نشد و به آینده مسالمت آمیز با گیاهان امیدوار بود. در پایان از روز ۲۲م اردیبهشت کمال تشکر را داریم که نام ایشان را در روزهای تاریخ به ثبت رسانیده و از خود فرزانه جان زینلی هم برای چشم گشودن و منت بر سر اردیبهشت گذاشتن و به جهان آمدن سپاس می‌گذاریم، یعنی سپاسگزاریم و اینها...





# خاطرات دوران کودکی

فرزندم!

همینک که این مرقومه را برایت می‌نگارم، از دنیا نرفته‌ام، اما تو اصلا به دنیا نیامده‌ای که حتی بخواهی از دنیا بروی. می‌خواهم از تجربیات دوران کودکیم در اختیارت بگذارم که تو دچار جوگیری یا توهم خود مهم پنداری نشوی که مثل آهو در گل گیر کنی.

یادم می‌آید در دوران کودکی وقتی می‌خواستم برای بچه‌ها شاخ و شانه بکشم آنها را به دعوای زنگ آخر دعوت می‌کردم، از حق نگذریم حکم «دوئل» داشت! اما چون همیشه مشت و لگد نثارم می‌شد، با مخاطب قرار می‌گذاشتم و ساعت آخر از درب دیگر مدرسه فلنگ را می‌بستم. البته این همه ماجرا نبود. بعضی اوقات هم مرا با یک نفر دیگر اشتباه می‌گرفتند و مورد مرحمت قرار می‌دادند پس مراقب باش که گرفتار این مسائل حاشیه‌ای در مدرسه‌ات نشوی!

فراموش نکن که «تک خوری» در مدرسه معنا ندارد. خصوصا اگر ساندویچ ماست چکیده و یا پرتقال و نارنگی بردی، راه فراری برای

تک خوری وجود ندارد؛ چون یا متوجه می‌شوند و باید تقسیم کنی و یا متوجه می‌شوند، تقسیم نمی‌کنی. در صورت دوم آنقدر کتک می‌خوری که جان از دماغت بیرون بزند و در نهایت خوراکی‌ات را تقسیم می‌کنی، پس فراموش نکن که با همکلاسه‌هایت صادق باشی، یا هیچ وقت در حضور معلم با همکلاسه‌ات دعوا نکن که بعد از رسوا شدن بخواهی انکارش کنی، چون معلم تیزتر از توست و آنچنان به حسابت می‌رسد که هوس زیر و رو کنی برای معلم از یادت برود. یادم هست در یکی از ساعت‌های درسی بود که قصد شوخی با هم می‌زی ام را داشتم، گوشه میز نشسته بودم و او سر میز بود؛ آنچنان لگدی زدم که از میز ریموو شد! معلم هم فهمید. حالا از من التماس که به معلم نگو که چرا بیرون افتادی و از او تماشا که چرا لگدش زدم. خلاصه زیر مشت و لگد و پست گردنی دوام نیاورد و مرا لو داد و با یک بسته ویژه از کتک‌های معلم به بیرون از کلاس هدایت شدم. در مقابل «تزریق واکسن» و یا «آمپول» مقاومت نشان نده. تنها جایی که مقاومت منجر به شکست می‌شود در همین موقعیت است!

فراموش نکن که فداکار و ایثارگر باشی و تقلا نکن که از این خصلت به دور باشی، چرا که مثل آش کشک خاله است. بخوری پایت است، نخوری هم پایت است! مثلا من غذایی را نمی‌خوردم و در یخچال یا آشپزخانه می‌گذاشتم که بعدا میل کنم اما در کمال ناباوری یک ساعت بعد آن غذا در شکم یکی از اعضای خانواده جا خوش کرده بود. اینجا چاره‌ای جز رضایت نبود و در واقع یک فداکاری اجباری بود!

در مجموع صادق باش و حواس جمع تا نه گرگ باشی و نه گوسفند!

## از مادر بخله‌مند

# به فرزند نورسیده!

دختر عزیزم، سلام.

امیدوارم حالت خوب باشد، سرکیف باشی و الکی ادای حال بدها را درنیاوری، چون دل!

الان حدود ۱۰ روز است که به دنیا آمده‌ای و بعد از دو روز متوالی گریه کردن و جیغ زدن، لطف کردی و بالاخره چشم روی هم گذاشتی. واقعا بابت این آنتراکت چند ساعته از تو ممنونم. پدرت که کل این مدت را مشغول استراحت بود و گاهی احساس می‌کردم نکند ایشان زایمان کرده‌اند که این قدر خسته‌اند. از آخر همین بی‌خیالی و بیش از حد ریلکس بودنش مرا دق می‌دهد. فرزندم، امیدوارم ما را ببخشی که تو را در کانادا به دنیا نیاوردیم. راستش الان بیش از یک سال است که کل دنیا با پدیده‌های به نام ویروس کرونا درگیرند و پروازها برای افراد غیر مقیم بسته است. البته الان که دارم بیشتر فکر می‌کنم احتمالا اگر کرونا هم نبود نمی‌توانستیم تو را در کانادا به دنیا بیاوریم ولی حالا هرچی. حرف کرونا شد؛ نمی‌دانم تا آن موقع که تو داری این نامه را می‌خوانی آیا دیگر خبری از این ویروس منحوس و ماسک و دستکش و الکل و قرنطینه و این مسخره بازی‌ها هست یا نه. البته در درجه اول دعا می‌کنم که خبری از اردوگاه کار اجباری چینی‌ها یا جنگیدن با زامبی‌ها نباشد. کاری که کرونا و قرنطینه با ما کرد، خیلی هم بد نبود چون تو به دنیا آمدی و به زندگی کسل کننده‌مان، رنگ و روح و اندکی هم مشکلات اقتصادی بخشیدی. مادر به قربانت برود؛ البته به جز مواقعی که مثل چند ساعت پیش دلم می‌خواست از دستت، سرم را به دیوار بکوبم و مواقعی که می‌خواهیم برای حساب کردن پوشک و شیرخشک، کارت بکشیم. یکی از چیزهایی که امیدوارم هیچ وقت در زندگی سعادتت نصیب نشود، آموزش مجازی یا همان ذره مردن است. اسمش آموزش است و رسمش مورد عنایت قرار دادن دانشجو با شیوه‌ها و مدل‌های مختلف که هر ترم هم به روز رسانی می‌شود. اگرچه که لذت خوابیدن سر کلاس تقریبا با هیچ چیز در دنیا برابری نمی‌کند ولی باز هم آن عذاب وجدان تهش مقداری اذیت کننده است. عزیزدلم، زندگی برخلاف تمام آن خزئبلاتی که سخنرانان انگیزشی می‌گویند، اصلا هم زیبا و لذت بخش و دلنشین نیست. جنگ است مادر جان، جنگ! تلاش کن، پیشرفت کن، موفق شو؛ مثل مادرت، عرضه و البته اعتماد به نفس داشته باش و حقت را از دنیا بگیر. هیچ وقت نگذار متوقف کنند یا مجبور کنند شرایطی را که دوست نداری تحمل کنی. لب کلام، به قول نوید محمدزاده که نمی‌دانم آن موقع هنوز هم بازیگر است یا نه، هرکس اذیتت کرد، پار.. نه ببخشد، تو هم اذیتش کن. اگر تعداد کراش‌هایت زیاد است اشکالی ندارد. فقط جان من هی عاشق و فارغ نشو. حوصله ندارم هر روز مثل افسرده‌ها پیش من بیایی و از شکست عشقی خوردنت تعریف کنی. ممکن است در چنین شرایطی دندان سالم در دهانت نماند. دیگر خودت می‌دانی. عشق خیلی قشنگ است؛ اما سعی نکن یکسره به دنبالش بگردی و شور قضیه را دربیآوری. اگر خوش طالع باشی، خودش در زمان مناسب به سراغت خواهد آمد. ضمن این که عشق اول و آخرت باید من باشم و سر این قضیه، ان قلت نداریم. و در آخر، بدان و آگاه باش که در این دنیا، دختر بودن کمی سخت است. برای رسیدن به چیزی که می‌خواهی، باید کمی بیشتر تلاش کنی و کمی بیشتر هم اذیت خواهی شد. اما نگران نباش چون می‌دانم از پیشش بر می‌آیی. به قول شاعر که با اندکی تصرف می‌فرماید:

اما تو کوه درد باش  
طاقت بیار و «زن» باش!





# طوفان آسیایی سرخ آبی‌ها

## استقلال

معمولا تیم های ایرانی در هر گروه‌ی که قرار بگیرند، هوادارشان فریاد وافتوبالا سر می‌دهند که آه و صد حیف که گروه ما گروه مرگ است! وگرنه که امسال ما قهرمان بودیم و تیم روی دست تیم ما نبود! یکی هم نیست بگوید خب آدم! اگر می‌خواهید قهرمان شوید چه فرقی می‌کند الان با غول های آسیا بازی کنید یا بعدا! حالا خودمانیم! در فوتبال آسیا غول ها هم چندان ترسناک نیستند! غول ترین غول آسیا همین الهلال بود که دیروز ۶ تا به پرسپولیس ایران زد و امروز ۴ تا از استقلال تاجیکستان خورد و نزدیک بود در راند اول ناک اوت شود! شادی هوادارن استقلال پس از صدرنشینی استقلال تاجیکستان در گروه A یادآور شور و شوق آنها پس از قهرمانی استقلال خوزستان در لیگ برتر بود! دیروز هم گزارش شده بود که برخی هوادارن استقلال پس از پیروزی کشتی گیر دوبنده آبی تیم آپوئل نیکوزیای قبرس، جشن مختصری را ترتیب داده و اقدام به پایکوبی نموده‌اند! استقلال ولی انصافا امسال در گروه سختی قرار گرفت! الاهلی، که البته امسال کاملا اهلی شده بود، در عربستان ۵ تا از آبی های تهرانی خورد و رفت (بخوانید ماند!) خانه‌اش تا به کارهای بدی که در حق برانکو ایوانکوویچ انجام داده فکر کند! بماند که خود مهدی قائدی هم فکر نمی‌کرد ضرب پایش از وسط زمین تا خط دروازه‌ی الاهلی برسد، چه رسد به اینکه از ۵۰ متری بزند سه کنج دروازه‌ی اوپس ملی پوش را به خشتک مامان دوزش متصل کند! الشرطه هم که کلا توی باغ نبود و گرچه خیلی زحمت کشیدند بندگان خدا، ولی خب زور خیلی پرزورتر از آنها بود! دم‌شان هم گرم که الدحیل را بردند تا ما با دهمان گردو بشکنیم و بر روح و گور پدر صدام حسین لعنت حواله کنیم! الدحیل هم با مهدی بن عطیه‌ی اورجینال در خط دفاعی، علی کریمی فیک در وسط زمین و ادمیلسون جونیورکی‌ی مخالف اصل نیمار جونیور در خط حمله، آمده بود تا استقلال ما را خدشه‌دار کند، که البته هر سه با تاسی از آمریکای

جهان‌خوار هیچ غلطی نکردند تا همه‌ی غلط ها را اولونگا بکنند و پنج تا بکنند در پاچه‌ی ما و عفت‌مان را بر باد دهد! اما خب انصافا دم برویچه های استقلال گرم که سرگروه شدند با داغ صعود را بر دل این عربستانی های پدرسوخته و قطری های مادر مرده گذاشتند و به تنهایی آمدند مرحله‌ی بعد تا فوتبال ایرانی را بکنند توی چشم کور شده‌ی این ای اف لعنتی!

## پرسپولیس

انصافا آنقدر که ته نشینی الریان و شجاع خلیل زاده دل پرسپولیسی ها را خنک کرد، صدرنشینی خود پرسپولیس نکرد! خصوصا آن ۳ تایی که دفعه‌ی اول و مخصوصا آن ۴ تایی که دفعه‌ی دوم از سوراخ خط دفاعی الریان گذشت و رفت آنجایی که عرب نی انداخت! گروه پرسپولیس البته در صعود کم دردر دو بار فینالیست در سه سال اخیر و هر دو بار شکست خورده‌ی آسیا، بی نقش نبود! خدا گواه است که تا حالا اسم گوا را در خود هند ۱/۵ میلیاردی هم زیر نیم میلیون نفر شنیده‌اند! حالا چه رسد به اینکه یک خری پیدا شود و مغز سرمربی‌شان را هم گاز بزند تا در بازی برگشت گلر اول‌شان، که از قضا در بازی رفت هم بهترین بازیکن زمین شده بود و هم یک پنالتی از کنعانی زادگان گرفته بود را بگذارد روی نیمکت و بچه محل‌شان را بگذارد توی دروازه تا تبر زند به ریشه‌ی تیم بی ریشه‌شان! در گروه پرسپولیس فقط الوحده امارات کمی شاخ شده بود که در بازی رفت شاخ‌شان را شکستیم و در بازی برگشت شاخ‌مان را شکستند تا دهان‌مان را ببندند و بفهمیم که خیلی هم خبری نیست و جام از الان توی جیب پدرمان قرار نگرفته است! پرسپولیس نشان داد امسال هم تیم خوبی دارد و امید به خدا عزمش را جزم کرده تا امسال هم برود فینال و آنجا مهدی شیری دست پیش را بالا بیاورد و بزند به توپ و پنالتی شانس‌ی- خرکی بدهد به تیم شرق آسیایی مقابل و امید به خدا مقام نایب قهرمانی آسیا را به دست آورد!



# از فغان تا ممداد

\_سلام خانوم جان ماشالا ماشالا میبینوم بچه تو راهی دری بیا بیای فالت بیگیروم.  
+سلام متشکرم چه فالی میگیرین!؟  
\_اوووم هر فالی شوما دوس دری! چی چی دوس دری شوما؟  
+از این طوطی های قشنگ نداری که فال بر میدارن؟  
\_ای خانوم جان طوطی حالا اقد گرون شده که دگه نمشه باه‌اش فال فرخت ولی مشه یه یاکریم شکار کونوم بش یاد بدم از رو شوونم بیاد فالو برده برت.  
+دست شما درد نکنه انقد زحمت نکشین.  
\_واستا بینوم ای چی چیه دستت ای کتابه چیه؟  
+کتاب شعر لیلی و مجنون.  
\_هان همی شعره که میگی یه شاعره هم بود شعر موگوفت مردم با شعراش فال مگرفتن کی بود اسمش هم توک زبونمه؟  
+حافظ...  
\_ها. ها. همو آقا حافظ همونو مخوای برت بیگیروم؟  
+والا که خود حضرت حافظ فال قهوه می‌گرفته نشون به اون نشون که میگه:  
ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم...  
\_ها. خب بیا همو فال قهوه ره برت بیگیروم وایستا این حسن آقا مردم مگن قهوه دره، حسسسسس آقا! یه قهوه بده الان ای خانومه از دستوم مپره بعد باهات حساب موکونوم.  
\_بیا خانوم جان! بیا، این قهوه رو بخور نوش جانت بعد بده مو فالت بیگیروم فقط مو از حسن آقا قسطی گرفتوم قهوه ره ها بعد یادت نره پولشه حساب کنی تسبیحو پیشش گرو گذاشتم.  
+چشم متشکرم.  
...  
+بفرمایید.  
\_اووووه خانوم جان اینکه خیلی روشنه!  
+چی! آیندم؟  
\_نه بابا آینده چیه کف فنجون رو مگم نون کیشیدی تش ؟  
+...  
\_ولش کن خانوم جان. نوموخواه لباتو ور چیه کنی این مسخره بازیای به ما نیمده بیا کف دستتو بیار فالت بگیروم.  
ماشالا ماشالا به به وایستا یه لحظه بچت نمدم دختره یا پسر! همه جا که اسمشه. با موفق ترین زن ریاضیدان مگن ولی قیافش که هم کپی پسر اس نگاه نگاه همی قلمبه‌ای کف دستت کلشه اونم موهاشه هم عین پسر همی حسن آقامانه. اوه اوه خانوم جان این بچه شما چه جونمرگی مشه ها برش تو فرانسه یه خیابون به نامش مزنن تو شهر مون پلیه...  
+وایستای خدای من...  
\_تازه تو او نمدم چی چی جهانی بهش مگن؟ ها ها تقویم روز تولدشه به نام روز جهانی زن تو ریاضیات مزنن. به به استاد ریاضی یه دانشگاه تو خارج هم مشه، کو دستته صاف بیگیر اسمشه

قشنگ بوخونوم اسفود؟ فست فود! نمدم... هاها استنفورد اونجه استاد مشه. تازشم اولین زن برنده جایزه فیلدز بالاترین جایزه تو ریاضیات مشه... حالا خانوم جان بین خودمان بومونه ریاضی چی چی هستش؟  
اوه اوه خانوم جان چی چی شدی؟ چرا رنگت و روت سیفید رفت؟ بیا آدمم یه کاسی بکنم اویم ایجوری عین گچ رفت حالا چ خاکی به سرورم بریزوم!  
+آخ آخ بچم خیلی لگد میزنه.  
\_ها فهمیده قراره انقد مایه افتخار زنا بشه مخه زودتر بیه. حسن آقا! حسن آقا! زنگ بزن اورژانس موفق ترین زن ایرانی مخه بیه.  
چند سال بعد...  
\_ها مادر جان ایطور بود که مو فال مادر مریم میرزاخانیه ره گرفتوم، دگه به مو نگی دروغگوها.  
+خب چرا الان دیگ فال نمیگیری مادر جون؟  
\_ای بچه جان، الان که فال گرفتن دیگه فایده ندره. قبلا حافظ هر وقت لاشو باز مکردی، مگفت سفر دری یا مسافری دری که زود میبینیش، الان میگه: ای صاحب فال از وختایه با هم بودن تو قرنطینه لذت بیرن و دستای خودتان ره مرتب بشورن!

«۲۲ اردیبهشت روز تولد بانو مریم میرزاخانیه پرافتخار ترین زن ایرانی مبارک»



# بزن فال حلقه

بیا بید می‌خواهم حالتان را چیز فالتان را به بهانه تولد سانسوریا بگیرم. گفتیم حالا که داریم جشن می‌گیریم، شماها را هم عروس داماد کنیم که خرج دوباره نشود. اول بروید، نگاه کنید ببینید تولد یکسالگیتان کدام روز بوده بعد بیا بید ادامه فال را بخوانید. (نکته: متاهلا نخونن! می‌خوایم سبزه‌هایی که مجردا گره زدندو حلال کنیم)



شنبه  
دخترونه/پسرונה

اگر تولد یکسالگی شما شنبه بوده، شما یک آدم خونگرم و اجتماعی هستید، که احتمالا وقتی در جلسه خواستگاری مامانتان دارد تعریف می‌کند توی خانه بند نمی‌شوید، مامان طرف مقابل گفته است: اتفاقا ما عروس/ داماد خانگی می‌خواهیم. پس به این زودی ها خبری نیست! یک سفر با رعایت پروتکل‌های بهداشتی بروید حالتان خوب شود.

یکشنبه  
دخترونه

سه جلسه اول خواستگاری مادر شما بیشتر به توضیحات مادر پسر درباره خواهر شوهرهای محتمل آینده گوش کرده و مادر پسر با اشتیاق نام دخترانش را طوری ردیف و از استعدادهای آنها می‌گوید که انگار خواستگاری آنهاست یا شاید به همین طریق می‌خواسته بخت دختران خود را هم باز کند یا شاید از همین اول به عروسش حسادت کرده است که برای او خواستگار آمده و برای دختران خودش هیچ، در آخر هم با گفتن: «البته من خودم خواستگار راه نمیدم» ماجرا را توجیه کرده است. در این حین اگر مادر شما نام پسرشان را بپرسد تا مگر حرف را باز کرده باشد، مادر پسر طوری به حالت پرسشی تکرار کرده: «پسرم؟! که اصلا مادرتان خواسته بحث باز نشود کلا.

یکشنبه  
پسرונה

در یکی از همین یکشنبه‌های آینده مادرتان در حالی که شما را در حد ریش میش هم حساب نکرده و طی استشهاد و روضه‌های درون محله‌ای و درون گروه‌های تلگرامی متوجه شده است در فلان خانه یک دختر زیست می‌کند، خودش با گل و شیرینی که نه! همینطوری دست خالی می‌رود آنجا تا نتیجه تحقیقات را کامل کند و حتی بعد از کامل شدن نتیجه تحقیقات، نظر نهایی را به شما اطلاع داده نمی‌دهد. به هر حال مادر است دیگر؛ برنامه ریزی محرمانه‌اش از ناتو و سیا و سازمان اطلاعاتی ایران هم محرمانه‌تر و پیچیده‌تر است. سطح درکتان را افزایش دهید.

دوشنبه  
دخترونه/پسرונה

دوشنبه کلا روز قشنگی برای به دنیا آمدن است، از آنجا که انقدر صبور بودید که نه به اول هفته برسید نه به آخر آن، پس فالتان را می‌دهیم به پنج شنبه‌ای‌های عجول و از شما می‌خواهیم همچنان صبر پیشه کنید که خدا با صابران است. مطمئن باشید شاعر بیراه نگفته: «دست از طلب ندارم تا کام من برآید...» حالا اگر هم بر نیامد، ضرر نکرده‌اید. مجردی هم عالمی دارد (فعلا با همین موارد به خودتان دل‌داری بدهید تا ببینیم چه می‌شود.)

سه‌شنبه  
دخترونه

پس از بررسی‌ها و تحقیقات مادر گرمی پسر، در حالی که اصلا شما هنوز هم نمی‌دانید طرف کیست و در حد یک عبارت مختصر، مثلا برادر ساجده مهلا او را می‌شناسید و از ساجده مهلا بیشتر از برادرش می‌دانید، مادر ساجده مهلا مجدد تماس می‌گیرد تا ابراز کند که پسندیده‌اند و قرار است دست پسرشان را بگیرند بیا بید خواستگاری با گل و شیرینی نه! خودشان گل هستند دیگر، چه حاجت به گل و شیرینی؟! ضمنا از همین ابتدا در بند ظواهر و تشکیلات نباشید. اصل قضیه را دریا بید، شیرینی و گل تشریفات است.

مادر شما بعد از سه وعده یا سه خواستگاری نافرجام که یا دختر چشمش را نگرفته، یا چایی سرد بوده، یا خانواده‌شان یک چیزشان بوده در چهارمین قرار ناگاه دست شما را می‌گیرد و همچون کودکی که می‌خواهند ببرندش مهدکودک مینشانندتان توی ماشین و می‌گوید قرار است برویم فلان جا. فلان جا را هم آرام می‌گوید که یکوقت اسلام به خطر نیفتد و در جلوی چشمان اشکناک شما که می‌گویید، لاقول یک عکس نشان می‌دادید، نشان نمی‌دهید یک اسم ازش می‌گفتید دلم خوش باشد، ماشین استارت می‌خورد و آهنگ آنه در تکرار غریبانه روزهایت چه گذشت پلی می‌شود. خلاصه که این روز برای متولد شدن خوب است؛ سعی کنید در این روز متولد شوید! هم غافلگیر می‌شوید و هم هیجان دارد.

من می‌گویم چون وارد آخر هفته می‌شویم، فال چهارشنبه را بی خیال شویم تا سریعتر برویم سر سکانس اتاق و صحبت‌های جذاب عروس و داماد. حالا «بریم، برگردیم!»

فال دوشنبه‌ای‌ها را قرار شد بدهم به شما، دیگر هرکسی را نتوانستم عروس داماد کنم، شماها را تا جمعه نشده می‌فرستم خانه بخت که از دقایق حتی ابتدایی ازدواجتان هم بتوانید کیف کنید. بالاخره پدر و مادرهایتان بعد از شونصد جلسه حرف زدن درباره آب و هوا و ترک دیوار و انداختن قند روی فرش به همان بهانه چک کردن و رویت خاک‌های به جا مانده و گفتن از متراژ خانه و زدن چانه، علاوه بر اینکه بالاخره دست گل هم آورده اند تا نکوبند آنقدرها هم چیز نیستیم که میوه و شیرینی‌تان را بخوریم و گل نیاوریم، یادشان می‌افتد که اصلا موضوع چیز دیگری بوده و با نگاهی فهمانده‌اند که قسمت جذاب داستان در حال اتفاق است و خواسته اند بروید حرف‌هایتان را توی اتاق بزنید. خلاصه در اتاق سریع توافق کنید و به خاطر مسائل کوچکی مثل آشپزی، پول، خانه و ثروت ماجرا را بهم نزنید. یک ازدواج است دیگر؛ دور هم می‌زنیم انشالله!

در اینجا که وارد اتاق می‌شوید، این رسالت مهم برگردن شماست که ادامه حرف‌های نامربوط پدر و مادرهایتان را که حتی تا جلسه شونصد هم تمام نشده، در همان بیست دقیقه، نیم ساعت تمام کنید و این دیگر به ذکاوت و سرعت عمل شما بستگی دارد که چه میزان سوالات نامربوط مانند رنگ مورد علاقه و «اگه دعوامون بشه با چی می‌زنیم» و امثالهم را بپرسید تا امتیاز این مرحله را هم بگیرید. در پایان جمعه هم عقد خواهید کرد و یک وعده یعنی یک سال یا یک قرن (بستگی به مقاومت طرفین دارد) با خوبی و خوشی ان شالله زندگی خواهید کرد.



سه‌شنبه  
پسرונה

چهارشنبه  
دخترونه/پسرונה

پنجشنبه  
دخترونه/پسرונה

جمعه  
دخترونه/پسرונה



## روش‌هایی برای سادیسمی شدن : سادیسمی های تولد



خداییش خیلی خوشمزه می‌شود  
-شمع تولد را زودتر فوت کنید تا صاحب تولد به زحمت نیفتد.

-پس از خاموش شدن شمع‌های اول از این شمع‌های جادویی که خاموش نمی‌شود روی کیک بگذارید که هیچ وقت خاموش نشود (یک طور تمرین هوازی هم محسوب می‌شود)

-از قدیم گفته‌اند که عقل مردم به چشمشان است  
برای همین اگر خواستید یک مغز اتود کادو دهید آن را در هشت تا جعبه کادو بگذارید تا اندازه یک سایه بای سایه جا بگیرد

-این را بدانید که هر رفت، آمدی هم دارد و مطالب این نشریه به چشم دوستان شما هم می‌خورد، لذا برای مورد لطف واقع نشدن توسط دوستان خود، مطالب «آنتی سادیسمی» ما را در کانال نشریه حتما بخوانید!

و در آخر تولد تمام دوستان اردیبهشتی مبارک!

باشید حتما باید برای کودک خود تولدی مفصل بگیرید تا چشم خواهرشوهرها و جاری (زن برادر شوهر) های حسودتان دربیاید. در این راه می‌توانید شوهر بدبخت خود را وادار به گرفتن وام، قرض و یا مرگ نمایید.

-یادتان باشد کادوی ارزان قیمت نشانه بی‌شخصیتی شماست. پس با کندن پوست خانواده خود، کادوی بسیار گران قیمتی تهیه کنید و به همه نشان دهید چقدر ثروتمند و با شخصیت هستید.

-در زمان تولد خود تمام تبریک‌های تولدتان را استوری کنید! حواستان باشد حتی یک تبریک از قلم نیفتد! زیرا برای مردم بسیار مهم و حیاتی است که بدانند چه کسانی به شما تبریک گفته‌اند.

-ترساندن تا سرحد مرگ از مهم‌ترین وظایف شما در شب تولد دوستان تان است، کلا سالی یکبار باید سلامت عروق و قلب و اینها چک شود. اصلا برای خودشان خوب است!

-هنگام ریختن برف شادی طوری آن را بریزید که بیشتر برف‌ها روی کیک بریزد،

در زمان تولد دوست صمیمی خود، کل کیک را به صورت و لباسهای او بمالید تا حسرت کیک به دل مهمان‌ها بماند و پول کیک را در چاه ریخته باشید؛ نیاز نیست که حتما از این کار بامزه خود فیلم و عکس تهیه کرده و پست و استوری نمایید.

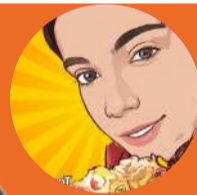
-از آنجایی که اسراف، کاری بسیار زشت است، پس از کوبیدن کیک به سر متولد (یا کوبیدن سر به کیک) عملیات خوردن کیک از روی صورت شخص مورد نظر را انجام دهید، شاید دیگر چنین بوسه‌های شیرینی را گیر نیاورید.

-والدین گرامی در جشن تولد فرزندان دلبندتان، حتما تمام فامیل را دعوت کنید و نگذارید کودک دلبند شما دوستان خودش را دعوت کند. به این ترتیب با کمترین زحمت می‌توانید جشن تولدش را کوفتش کنید.

-در جشن تولد بچه‌های فامیل، ظروف میوه‌خوری و پارچ آب کادو ببرید، چون بچه‌ها خیلی دوست دارند!

-مادران عزیز سرزمینم به یاد داشته

## فریبا طوقانی | پزشکی ۹۷



تولد تولد تولدت مبارک  
بیا شمع هارو فوت کن  
میخوایم استوری بگیریم

\*\*\*

تا که یه پست نذاریم  
آروم نمی‌گیگیریم

\*\*\*

هر تبریکی که گفتن  
یه اسکرین میگیریم

\*\*\*

جواب هر کسی رو  
تو استوری میچینیم

\*\*\*

کادوهایی که دادن  
با هم دیگه میبینیم

\*\*\*

آنفالو کن عزیزم  
یسال دیگه اسیریم

\*\*\*

ویروس اگه نکشته  
با این کارا میمیریم

\*\*\*



sanad.um.ac.ir

آرشیو بروز نشریات دانشجویی دانشگاه فردوسی مشهد

آرشیو کامل نشریات دانشجویی، اخبار و اعلان‌های خاتمه نشریات، نحوه درخواست مجوز نشریه، نحوه دریافت حمایت مالی، اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات، نحوه ثبت آرشیو نشریه، دستورالعمل نشریات دانشگاهی، نحوه شرکت در جشنواره نشریات، اسناد و آئین‌نامه‌ها، لیست نشریات فعال